

## نوجوانی

### و نادر روحی ن

اختلاف بزرگی که میان روحيات کودکان و بزرگسالان وجود دارد بر بسیاری از مربيان ما واضح است لکن ماهیت این اختلاف یعنی صفت خاص عالم کودکی هنوز چنانکه باید و شاید بر همه معلوم نیست. روانشناسی رائج کشور ما که در آغاز پیدایش خود فقط حالات و کیفیات نفسانی انسانی کلی و مجرد را تجزیه و تحلیل میکرد نتوانست این شبهه را از میان ببرد. امروز نیز با وجود ورود روان شناسی کودک در محافل علمی و تربیتی ایران هنوز همه مربيان بمسائل خاص آن آشنا نیستند و بجزرات میتوان گفت که اکثریت قریب باتفاق پدران و مادران از کشفیات پر برکت آن بی خبرند. بسیاری از آنها کودکان را با مقیاس روحی خود می سنجند و باصطلاح (مینیا توری) از خواهشها و افعال خود میسازند و بر آن نام کودکی می نهند.

این اشتباه در مورد روانشناسی نوجوانان و جوانان و فرق آن با روانشناسی کودک باز عمیق تر است:

پیشرفتهای روان شناسی تکوینی (۱) که تحول پدیده های مختلف روانی را از بدو ظهور تا کمال آنها پایا تعقیب و تحقیق میکند، بر اکثر مربيان روانشناسی خوانده ما مجهول است حتی مختصر آشنائی بروانشناسی کودک نیز بنوبه خود این اشتباه را پیش آورده که میان نوجوانی و کودکی اختلافی نیست یا اگر هست اختلافی کمی است. اغلب آموزگاران و دبیران ما با وجود آنکه هر لحظه بچشم خود می بینند که صدای شاگرد دیروزشان امروز دورگه شده و چهره سفید یا سبزه اش را سبز خطی آراسته معهدا در «بچگی» او شك نمیکنند و شیوه رفتارشان همان است که بود یعنی با تازه بالغ چون بچه ای رفتار میکنند.

ما بخصوص برای آنکه بتوانیم مسئله تربیت جوانان کشور را که امروز در چهار دیوار دبیرستانها بسر میبرند مورد بحث و مذاقه قرار دهیم و شیوه های تربیتی و روشهای تدریس و اصولا برخورد معلمان را با دانش آموزان خود مطالعه کنیم، لازم دانستیم قبلا اختلاف عمیق خصائص روحی دوران کودکی و نوجوانی و جوانی را روشن سازیم زیرا معتقدیم یکی از علل آشفتهگی و نقائص دیگر آموزش متوسطه کشور - گذشته از وجود برنامه های

کنونی و ناسازگاری آنها با نیازمندیهای فردی و اجتماعی ولی مادی زندگی امروز، روشهای تربیتی کج و نادرستی است که در دستگاه تربیتی مامعومول اند و برای اصلاح و بهبود آنها راه چاره را توجه بیشتر بروانشناسی این دوره از زندگی میدانیم.



درواقع یکی از مهمترین ادوار زندگانی انسان سالهائی است که در دنیای کنونی در دبیرستان طی میشود و در عرف مربیان و روانشناسان به نوجوانی و جوانی تعبیر میگردد. کسانی که با تعلیم و تربیت سروکار دارند و بمشکلات آن واقف نیستند این دوره را فقط دنباله دوره کودکی می شمارند و میان طفولیت و شباب جز در مراحل حاد آن فرقی نمیگذارند و حال آنکه مربیان واقعی باین اختلاف و اهمیت آن آگاهند و میدانند که در سن معینی فرزند یا شاگرد آنها روحیه خاصی پیدا میکند که گاهی باعث شکفتی میگردد. ژان ژاک روسو حکیم و مربی بزرگ از جمله کسانی است که بتفاوت فاحش این دو دوره متوجه گردیده و دوره شباب را «تولد دوم» نامیده و میگوید «در همین زمان (یعنی در دوره نوجوانی) است که انسان واقعا زندگی را آغاز میکند. از این پس نسبت به هیچ یک از شئون حیات انسانی بیگانه نیست. تا این دوره مراقبتهای ما چیزی جز بازی کودکانه ای بیش نبود. اما از این پس کار تربیتی ما اهمیت واقعی بخود میگیرد و اینجاست که ما باید تربیت بمعنای واقعی کلمه را آغاز کنیم» و اصرار روسو در این موضوع که شباب بکلی با طفولیت مغایرت دارد برای اینست که مربی را با اهمیت کار خود در این دوره آگاه کند و باین نکته متوجه سازد که بکار بردن روشهای تربیتی دوره کودکی درباره نوجوانان بیهوده و بی اثر خواهد بود. در واقع تربیت صحیح جوانان مستلزم شناختن حالات روحی خاص آنهاست و برای آنکه طرحهای تربیتی مربوط بدبیرستان چه از لحاظ سازمان، چه از نظر روش تعلیم و تربیت و برنامه کار آن مبتنی بر اصول علمی باشد مطالعه و تحقیق خصائص روحی این دوره ضروری است و این کاریست که ما ذیلا واجملا بانجام آن مبادرت میورزیم

**تعریف:** روانشناسان این دوره از زندگی را بطرق مختلف تعریف کرده و هر یک بمقتضای نظرگاه علمی و فلسفی خود صفات و آثاری برای آن بر شمرده اند. اما آنچه مورد موافقت همگی است اینست که شباب دوره ای است که میان کودکی و دوره کمال قرار گرفته و بنابراین مبداء زمانی آن تقریبا سنین ۱۲ و ۱۳ و انتهای آن ۲۰ الی ۲۲ سالگی است و اغلب آنها این هشت نه سال زندگی را بسه مرحله تقسیم میکنند:

۱- از ۱۲ تا ۱۴ سالگی که بمرحله قبل از بلوغ بمعنای بدنی یا طبیعه نوجوانی تعبیر میشود.

۲- حدود ۱۵ سالگی که همان دوره بلوغ بدنی یا نوجوانی میباشد.

۳- از ۱۶ تا ۲۰ سالگی که مرحله رشد بمعنای ذهنی یا جوانی است

لکن با وجود اینکه در تعیین تقسیمات سنی این دوره اختلافی نیست

معهدا در باب خواص روانی و اصولا شروع و ختم نوجوانی نظر روانشناسان مختلف است. برخی از آنها بلوغ بدنی یا بهتر بگوئیم جنسی و بالاخره سن

بروز این حالت را آغاز دوره نوجوانی میدانند و حال آنکه دسته دیگر این شرط را لازم می‌شمارند ولی کافی نمیدانند و معتقدند که جوانی دوره‌آشنائی

بمسائل اجتماعی و پذیرفته شدن در جامعه است. و در اثبات مدعای خود هر کدام بدلالتی متوسل میشوند که پایه زیست‌شناسی و مردم‌شناسی و روان-

شناسی دارد لکن ورود در بحث آنها از حوصله این نوشته خارج است. همین اختلاف نظر در زمینه تعریف و تحدید مراحل جوانی که در بالا ذکر آن رفت

در آثار روانشناسان بچشم می‌خورد مثلا شارلوت بوهر (۱) این دوره را بدو مرحله متمایز و متناقض، یکی مرحله نفی یا رد کردن و دیگری ایجاب یا پذیرفتن

(اشیاء افراد و عقاید و غیره) تقسیم میکند. مندوس (۲) مراحل سه گانه فوق را در دختر و پسر متفاوت میدانند و در نزد دختران به نتیجه زیر میرسد:

مرحله اول را مرحله ناشیگری و کج سلیقگی و مرحله دوم را مرحله

تزلزل اراده و مرحله سوم را شگفتگی و طنازی نامگذاری میکند.

تاثیر تغییرات و تحولاتی که ناشی از بلوغ جنسی است هر چه باشد و

نقش محیط اجتماعی بهر صورتی که جلوه کند قدر مسلم آنست که در عصر ما این دوره از زندگی در همه جا بکار انتقال میراث فرهنگی اجتماع بنسل

آینده میرود یعنی نوجوانی و جوانی تعیین آشنائی نسل نوبت شریفات و معتقدات جامعه و بالاخره آموختن السنه، علوم، فلسفه و هنر است و در کار تربیت

مسئله مهم این نیست که چگونه رشد بدنی و تغییر ترشحات داخلی بر روی حالات ادراکی و انفعالی نوجوانان تاثیر میکند؛ بعبارت دیگر طرز عمل عناصر

بدنی بر رو حیات آنها چیست بلکه آنچه دانستن آن ضروری است نتایج این تاثیرات و تغییرات و بالاخره مظاهر ادراکی و انفعالی آنهاست. در اینجا ما

میکوشیم باختصار خصایص روانی تازه بالغ و نوجوان را بیان کنیم:

۱- نظریه فلاسفه راجع باین دوره - تغییرات ناگهانی در چهره و اندام

و ساختمان بدن در این دوره و بالاخره تغییرات اخلاقی خاص آن از قدیم-الایام بر بسیاری از دانشمندان و فلاسفه روشن بوده است. قدیمترین متفکری

که باین نکته توجه داشته معلم اول ارسطو است که برخی از نظریاتش در باب نوجوانی هنوز هم بقوت و اعتبار خود باقی است. فیلسوف بزرگ یونان چنین مینویسد:

«... این دوره از زندگی نه تنها سرشار از امیال است بلکه در این دوره فرد خود را قادر بتحقق آرزوهای خود میداند. اما آنچه نوجوانان را بیش از سایر امیال و شهوات جسمانی بسوی خود میکشاند همان امیال شدید عاشقانه است... از آنجائی که نوجوانان در امیال خود متلون هستند، زود دلزده و سیر میشوند. در میل خود نیز تندند و زود احساس خستگی میکنند. اراده آنها زنده‌ترین اراده هاست ولی مانند گرسنگی و تشنگی بیماران فاقد قدرت و دوام است. نوجوانان پیوسته در تحت انقیاد محرکات درونی خود هستند و از آنها تبعیت میکنند و بهمین علت تند خو هستند و با شدت هر چه تمامتر ملتهب میگردند.

بلند پروازیشان طاقت تحمل تحقیر را از ایشان گرفته و کوچکترین بیعدالتی که نسبت بآنها روا دارند انزجار شدیدی در ایشان ایجاد میکند و اینهمه برای آنست که قلبشان چنانکه باید و شاید در اختیارشان نیست. عاشق امتیازات و دلباخته افتخاوتند ولی پیروزی را بیشتر دوست دارند. آری، پیروزی را برسیم و زر ترجیح میدهند زیرا هنوز نیازمندی را نیاز موده و نمی‌شناسند. بدیگران بدبین نیستند و درباره آنها شک نمیکنند برعکس زود اعتماد از خود نشان میدهند زیرا هنوز گول دیگران را نخورده‌اند یا مجال چنین تجربه‌ای را نداشته‌اند. زود امیدوار میشوند زیرا جوانان مانند مستان بالطبع در غلیانند و هنوز مزه شکست را نچشیده‌اند. به نیروی امید زنده‌اند زیرا تنها موضوع امید آینده است همچنانکه حافظه حیات خود را یکسره از گذشته میگیرد... و از همین جاست که میتوان سهولت آنها را فریب داد. شجاعت انسان نیز خاص این دوره است زیرا نوجوان هر آن آماده خشم و امید است، اولی سبب میشود که از هیچ چیز نهراسد و دومی سبب اعتماد بنفس می‌گردد... علاوه بر این زود دچار شرمساری و خجلت میگردد زیرا فقط قانونی را که بر طبق آن تربیت یافته زیبا و زینده میداند. نوجوانان گردن فراز و بزرگواراند زیرا هنوز زندگی آنها را خوار و خفیف نساخته و نیازمندی و ضروریات آن ایشان را گوشمال نداده است. ... هر گاه نوجوانان باید دست بکار زنند جمیل را بر مفید ترجیح میدهند. زندگانی آنها بیشتر بسائقه غریزه و عادت است تا حسابگری و تعقل. لکن حسابگر فقط بفایده نظر دارد و پرهیز کار فقط در بند درستکاری و زیبایی است. در این سن انسان بیش از هر دوره دیگر بداشتن دوست و رفیق مایل

است زیرا از زندگی اجتماعی لذت میبرد و چون از روی مقیاس نفع و مصلحت خویش حکم نمیکند بنابراین دوستی خود را نیز در این اصل قرار نمیدهد. نوجوانان پیوسته در اشتباهات خود از مردم دیگر افراطی ترند و بیش از اینان در ارتکاب خطایا شدت بخرج میدهند و این نیز برای آنست که در هر کار تندرو هستند. فکر میکنند همه چیز میدانند. راجع بهر چیز عقیده قاطع دارند و همین دلیل افراط و تفریطها نیست که با آن دست بگریبانند. اما اگر اشتباهات بزرگی را مرتکب میشوند فقط بدلیل بی پروائی است نه بسبب سوء اخلاق و فساد آن. بترحم متمایلند زیرا تصور میکنند همه مردم درستکار و نیکاند و حتی از آنچه که هستند یا نبودن آن وانمود میکنند بهترند و این برای آنستکه همه را مانند خود پاک و بیگناه میدانند و آنها را از روی مقیاس عصمت و بیگناهی خود میسنجند و پیوسته گمان میکنند که مردم مستحق بدبختیهاییکه بدان گرفتارند نیستند... این است خصلت نوجوانان.

**روسو** نیز در کتاب معروف خود، امیل، بیان زیبا و شاعرانه‌ای در باب شباب دارد که خلاصه آن این است «... همچنانکه غرش دریا از دور وقوع طوفان را خبر میدهد زمزمه شهواتیکه در شرف تکوین است پیش آمد این انقلاب (یعنی انقلاب شباب) را اعلام میکند. جوششی خاموش نزدیک شدن خطر را اطلاع میدهد. تغییر خلق و خو - عصبانیت فراوان و تلاطم روحی دائم ناگهان کودک را انضباط نا پذیر و نسبت بندائیکه او را باطاعت دعوت مینماید کر میسازد. گوئی شیری دیوانه و تب آلود است که دیگر محافظ خود را نمیشناسد و نمیخواهد در بند فرمان کسی باشد.

همراه تحولات مزاجی و اخلاقی تغییراتی چند در سیمای او هویدا میگردد... دیگر نه کودک است نه مرد کامل و قادر نیست رنگ و لحن هیچ کدام از این دو را بخود گیرد. چشمهایش که تاکنون ساکت و صامت بودند زبان دار و گویا میشوند و آتشی در آنها پیدا شده بجنب و جوششان میآورد نگاههای او با وجود درخشش خود هنوز جاکمی از معصومیت مقدس کودکی هستند لکن آن بلاهت اولیه را ندارند و چون میدانند که نگاههایش از این پس چه داستانهایی را حکایت میکند آنها را بزیر میافکنند و از شرم گلگون میشود و پیش از اینکه بداند چه راحس میکند حساس میگردد.

بدون هیچ دلیلی نگران است... بر افروختگی او زود بخشم مبدل میشود. زود خشمگین و زود ملایم و رؤوف میگردد. بیجهت اشک میریزد. در کنار زنی قلبش میطپد و دست پری پیکری بر عرشه اش میاندازد... «  
**تحقیق علمی در حالات روانی دوره شباب - اما نظریات ارسطو و روسو**

با وجود صحت و عمق خود مشاهداتی بیش نیستند و در واقع بیان علمی خصائص روحی این دوره متعلق بروانشناسان قرن بیستم است .

**استانلی هال (۱)** از جمله کسانی است که حالات روحی این دوره را بنحو علمی تری مورد مطالعه قرار داده است و بیان معروفی درباره نوجوانی دارد که حاکی از اهمیت این دوره است . بقول او «نوجوان چون فرشته ای پاک ، چون قهرمانی دلیر و بی باک ، چون شاهزاده ای سر بلند ، چون طاووسی خودپسند ، چون درازگوشی سر سخت ، چون کره اسبی وحشی و چون دوشیزه ای نازکدل است .»

متأسفانه رفتار بزرگسالان نسبت بنوجوانان دال بر این است که زیبایی و اهمیت عظمت این دوره را هنوز درک نکرده اند . اطلاق «دیوانگی» و «بحران» و عناوینی دیگر برنوجوانی شاهد بر این مدعاست درحالیکه واقعا دوره طلایی زندگی انسان است .

چنانکه گفتیم مطالعه علمی حالات روحی این دوره از آغاز قرن بیستم صورت گرفته است . کتاب «نوجوانی» استانلی هال که در سال ۱۹۰۴ منتشر گردید گرچه بیشتر جنبه فیزیولوژیکی داشت لکن اهمیت تحقیق علمی این دوره را نشان داد . نهضت جوانان درممالک مختلف اروپا و بخصوص در آلمان باین قسمت ازروانشناسی اهمیت خاصی داد . از سال ۱۹۳۰ عده زیادی از روانشناسان بمطالعه دقیق کیفیات روانی این دوره پرداخته اند و روشهای خاصی متوسل شده اند که مهمترین آنها عبارتند از: روشن اعتراف - مطالعه دفترچه خاطرات و نامه های نوجوانان ، روش تحقیق از راه پرسش نامه و مشاهده منظم فعالیت های آزادانه آنها . جزئیات این روشها و طرز بکار بردن آنها را میتوان در کتب روانشناسی این دوره یافت .

چنانکه اشاره شد **شباب و نوجوانی** مقدم بر آن با یک سلسله تغییرات بدنی خاصی همراه اند که بارزترین آنها ظهور بلوغ جنسی و خصائص دوگانه آن است این قسمت را نیز عده ای از علمای فیزیولوژی مورد مطالعه قرار داده اند . البته دانستن این تغییرات در امر بهداشت نوجوانان و هدایت اخلاقی آنان اهمیتی بسزا دارد اما بحث درباره آن محتاج به مقاله ای جداگانه است .

برای اینکه بحالات روحی این مرحله و تازگیهای آن پی بریم لازم است آنها را با خصائص روانی دوران کودکی مقایسه کنیم . وضع روانی بشر یکی دو سال قبل از بلوغ شبیه بروحیات کودک درسه سالگی یعنی در پایان مرحله اول کودکی است . در این دوره مانند پایان کودکی ، طفل

میخواهد شخصیت خود را بشود رساند لذا با بزرگسالان مخالفت آغاز می کند . عقده معروف او دیپ دوباره ظاهر میشود و طفل را دست خوش خیال - بافی و رویا میسازد. از طرف دیگر سرگرمیهای تازه مانند کارآموزی در نزد اطفال کارگر و آشنائی با ارزشهای جدید نزد دانش آموزان و بالاخره افقهای جدید که مطالعه مطبوعات و تماشای فیلمها و مباحثه و مسافرت در ذهن طفل در این سنین ایجاد می کند تعادل روحی کودکی را که باستانه بلوغ رسیده است برهم میزند و سازمانهای روحی جدیدی را نوید می دهد. بهمین جهت این سنین دوره و فور عواطف شدید است. طفل ۱۲-۱۳ ساله از طرفی خود را موجودی مستقل و متمایز از دیگران می بیند و از طرف دیگر میترسد از اینکه مبادا بزرگسالان بوجود او وقعی نهند و شخصیت او را نادیده انگارند . در عین حال ناشیگری خود را عملاً حفظ می کند .

بدین ترتیب از طرفی در اثر احساس شخصیت جدید خود که عواطف آنرا هاله وار احاطه کرده اند بشوق میاید و از سوی دیگر در قبال عمل و تحقق افکار خویش خود را عاجز و زبون می بیند . باری حیات روانی او بین قدرت و عجز و هیجان و ترس نوسان دارد و این برای آنستکه خواستن و توانستن او هماهنگ نیست ؛ غالباً چیزهایی را میخواهد که از بدست آوردنش ناتوان است ، اینستکه اغلب اوقات از جسارت خود شرمگین می گردد و از حقارت خود رنج میبرد و خود را سزاوار استهزا میداند . اضطراب و نگرانی پنهانی این دوره از همین جاست .

کم کم باختلاف جنسی زن و مرد پی میبرد و چون اجتماع کنونی ما ترس از جنس مخالف و حرمت آنرا تلقین کرده این است که طفل در این دوره نه تنها در پی جنس مخالف نیست بلکه از آن میترسد و حذر میکند و در برخورد های اتفاقی بطعن و نیشخند او را از خود میراند ولی در عوض بدوستی و رقابت با هم جنسان خود علاقه فراوان نشان میدهد . در سالهای آخر دبستان و سالهای اول دبیرستان پدر و مادر و آموزگار و دبیر باید بدین وضع روحی توجه داشته باشند و او را در انتخاب دوستان خود هدایت کنند و با مراقبت خود نوجوان را از انحراف اخلاقی مصون دارند .

در این دوره طفل باختلاف بین نسل گذشته و آینده پی میبرد زیرا خود را از هر دو طرف متمایز می بیند نه با بزرگسالان دم خور است و نه با کودکان و حتی گاهی بدوستی بدوران طی شده کودکی ، این بهشت گم شده میچسبد ولی غالباً رو بسوی آینده ای دارد که در انتظار او و بر او مجهول است و فقط از راه میل و امید و جسارت و ترس آنها را در خفا بای وجود خود حس

می‌کند. خلاصه در این سنین مانند سه سالگی «من طفل» در مرکز حیات روانی او قرار دارد و کودک تازه بالغ در خود فرو میرود یا با اصطلاح خودخواه میشود  
**الف - تغییر و تحول رغبتها** - یکی از مظاهر روحی این دوره -

چنانکه گفتیم - بخود فرو رفتن است. در این دوره بر خلاف دوره سابق انسان روی از واقعیت میگرداند و بدنمای درونی خود میپردازد و این خودنگری را مطالعه کتب و مشاهده افرادی که با آنها سروکار دارد تقویت میکند. سینما، این کلاس شبانه جوانان و مردم - رویاهای روز او را نیرو میدهد و شاخ و برگ میبخشد. از نظر عواطف دارای حساسیتی مبهم و مضطرب میگردد که بین شور و شوق و خمودگی نوسان دارد. این محبت مبهم بهمه چیز تعلق میگیرد زیرا هنوز پای عقل در میان نیامده تا جایی برای این محبت مقرر دارد ولی در هر حال مرکز این محبت خود اوست: محبت را برای محبت و حس کردن را برای حس کردن دوست دارد.

نسبت بپهرمانان داستان های رزمی و دراماتیک بدیده تحسین مینگرد. در دسته بندیهای همسالان خود شرکت میکند و غالباً گروهی را تشکیل میدهد که سازمان آن نیمی اشرافی و نیمی دموکراتیک است. رهبر این گروه باید محبوبیت داشته باشد فقط بعدهاست که این گروه بسازمان جوانانی تبدیل میگردد که افراد آن دارای حق و وظیفه مساوی هستند و اختیارات و تکالیف بعدالت بین آنها تقسیم شده است.

نوجوان بعقیده دیگران درباره خود اهمیت زیاد میدهد و تصور میکند پیوسته موضوع کنجکاوی دیگران است و همین حساسیت نسبت بعقاید دیگران است که او را با احترام بشخصیت انسانی آشنا میسازد و طریق مشاهده درونی را با او یاد میدهد و بشخصیت او شکل خاصی میبخشد. قبل از این دوره دنیای خارجی بود که ذهن کودک را فریفته خود و او را نسبت بعالم انسانی و دردها ورنجهای آن بی اعتنا ساخته بود اما اینک دوره با اصطلاح «بیرحمی» سپری شده و دنیای وسیع و مرموز درونی جایگزین دنیای ماده گردیده است. این جهان عمیق و رمز آسا طفل را بخود میخواند و او را برمی انگیزد و بالنتیجه سربها و خیالباف و گاهی غم زده و بیزار و ناشکیبایش میسازد و شیفته دوستی و «افتخار» و قدرت و عشقش مینماید.

این قدرت خیال سبب میشود که از هم اکنون زندگانی را که در انتظار اوست در مخیله خود مجسم سازد. این سن، سن طرحریزیها و نقشهها، رؤیاها و کاخهای خیالیست. نوجوان واقعیت را فقط از دریچه



خیال می‌بیند: پس از حماسه بجهان تعزل دست مییابد و از راه داستان بدرام زندگی پی میبرد. مسائل مهم انسانی دقت بیقرار او را فرا میگیرد. حس میکند که منبع مردیست زیرا بخیر و شر آشناست ولی این توجه بامور جدی بیدوام است و چنانکه گفتیم چه بسا ناگهان دوباره به کلیه از دست رفته کودکی با همه بی خیالی و خوشبختیهای بی غل و غش آن پناه میبرد.

**ب - ناسازگاریها -** طفلی که در آستانه بلوغ و نوجوانی است دائماً در خود نوعی عدم انطباق عمومی حس میکند یعنی خود را نه با محیط مادی نه اجتماعی نه حتی با خودش سازگار می‌بیند.

**ناسازگاری با محیط مادی -** اطفال متعلق بخانواده های کارگر غالباً از این عدم انطباق مبری هستند زیرا ناچارند مانند بزرگسالان کار کنند. اما میان دانش آموزان و نوجوانان شهرنشین که متعلق بخانواده کارگر نیستند این عدم انطباق بنحو بارزی دیده میشود طبیعت دیگر برای آنها زمین ورزش و بازی نیست بلکه محیطی زنده و دلفریب و زیبا جلوه میکند همه چیز با آنها راز و نیاز میکند و درو دیوار وجود را پر از نقش عجب می‌بینند. میتوان گفت شعرای بزرگ کسانی هستند که این یگانگی خود و طبیعت را که سرمایه دوران جوانی است نگاهداشته‌اند.

**ناسازگاری با محیط اجتماعی -** اهمیت این ناسازگاری نوع دیگر است. طفل در این دوره با خانواده و بخصوص با اولیاء همجنس خود، با آموزشگاه، با آئین نامه و با هر نوع سازمان و آنچه نماینده شیوه زندگی بزرگسالان است سر عناد و مخالفت دارد و ممکن است این کشمکش بصور مختلف جلوه کند: کنجی نشستن و خشمگین شدن، انتقاد و مجادله، بیصبری، تلون مزاج، یاس و عقب‌نشینی، میل افراطی بدخالت در هر جمعیت، استقلال طلبی افراطی و ..... همه مظاهر این عصیان است. اما این سرکشی را چنانکه ارسطو میگوید نباید دلیل برسوء اخلاق دانست زیرا طفل بخصوص آنکه بمدرسه میرود میان علوم و ادبیات که باومیآموزند و رفتار و گفتار بزرگترها تناقض می‌بیند و کنجکاوی خاص این دوره و میل بدرك آینده او را در التهاب و نگرانی قرار میدهد. و در واقع مخالفت او دلیل بر حیرت اوست و این تکاپو برای بدست آوردن انطباق فکری جدید

است. پس نباید فراموش کرد که اگر گاهی طفل در این دوره بر ضد قانون، نظامنامه یا دبیر دست بعصیان و طغیان میزند زیرا در آن نظامنامه بیعدالتی مشاهده میکند، یارفتاری راریاکاری و دورویی تشخیص میدهد، در عوض وقتی در بین اقران خود قرار میگیرد بفداکاریها و دوستیها میپردازد که دلیل بر آینده اخلاقی امیدبخش اوست.

عصیان بر ضد مذهب و اصول اخلاقی نیز از همین مقوله است در این دوره طفل دارای تمایل مذهبی شدیدی است زیرا مفهوم خدا چنانکه دبس (۱) میگوید «برای او رازی است که بمعماهای درونی او جواب و اضطراب روحی او را تسکین میدهد. مفهوم خدا عالیترین نحوه بیان عطش این دوره بداشتن کمال مطلوب اخلاقی و دلیل برمیل او بصفا و حقیقت مطلق است.»

**ناسازگاری با خود** - نوجوان موجود مرموزی است که از حل معمای وجود بی خبر است. و در دنیای درونی خود که پیوسته دستخوش تفسیر است و عناصر آن هر دم دگرگون میگردد گیج و سردرگم مانده است. زمان در نظر او سیر و سرعت خاصی بخود میگیرد. نوجوان بین گذشته و آینده بدام افتاده و از اینکه کودکی را باید ترک کند غمگین است. اگر در کودکی دست و مغز بهم نزدیکی بینظیری داشت بقول استانلی هال در هیچ دوره‌ای باندازه این دوره میان این دو وسیله تفرقه و جدائی نیست.

ترس از مرگ و دلهره از خصائص برجسته حیات روانی نوجوان است و این اضطراب نیاشی از اختلاف میان آنچه هست و آنچه خواهد بود بصلاح ترقی انسان است.

### ج - سعی در آزادی خویش از راه اعمال محیر العقول و خیالی -

در این دوره نوجوان میکوشد تا «من خود» را چنانکه هست بشناسد و آنرا استحکام بخشد و غنی سازد و این کار را از راه عشق بجهانگردی و تماس باد دیگران، یا انزوا جوئی یا مطالعه انجام می‌دهد. روزنامه هائیکه در این دوره اغلب نوجوانان برای خود ترتیب میدهند و در آن مشکلات روزانه یا شرح داستانهای غم‌انگیز یا دل آویز شکست‌ها یا پیروزیهای خود را مینویسند دال بر این تکاپو در راه تحکیم شخصیت شکوفنده است.

### د - رفتار اجتماعی - در اجتماعات ما جدائی دختران و پسران

باتش اختلاف بین نسل کهن و نسل نو دامن میزند و طفل تازه بالغ را از

طرفی بمخالفت با بزرگسالان وادار میکند وازطرف دیگر نسبت بجنس مخالف ظاهراً کمرو یا دشمن میسازد در حالیکه درباطن او را میجوید . محبت نسبت بمادر دراین دوره نضج پیدا میکند وپدرگاهی نمونه و سرمشق و زمانی رقیب بشمار میآید ؛ رفتارگیسخته و افکار پریشان جوان از همین جاست .

در خود فرو رفتن این دوره گاهی باعث انحرافات جنسی میشود وارضاء جنسی بدست خویش از عادات ناهنجاریستکه بین سنین ۱۲ و ۱۵ فراوان دیده میشود . زندگی پرهیزکارانه وفعالی که با علو نفس همراه باشد بهترین وسیله معارضه با چنین انحرافات است .

مخالفت با بزرگسالان و با جنس مخالف طفل را بهمکاری با سایر همسنهای همجنس خود وادار میکند وگروههای جوانان که در کوچه محله و مدرسه براساس هم چشمی تشکیل میگردد گاهی برای دست برداختن جنس مخالف بسیج میگردد .

درهمین دوره عشق باصطلاح آسمانی یا افلاطونی ظاهر میشود واین عشق بیشتر بجنک وگریز شباهت دارد .

دوستیهای این دوره گرم و صمیمی است ودر واقع تمرین عشق واقعی وگرده والگوی اولیه آن است . عشق نوجوان وحدانی است بدینمعنی که اتحاد عاشق و معشوق از خصائص عشق این دوره است و همین کمک میکند باینکه طفل ۱۲ تا ۱۴ ساله باحساسات لطیفه از قبیل رحم و همدردی و برادری پی برد . ممکن است نوجوان محبت شدیدی نسبت بهمسالان یا اطفال کوچکتر از خود یا حتی بزرگسالان نشان دهد ؛ عشق دوشیزگان دراین دوره بدبیران مبرز خود از جمله پدیده هائست که در دبیرستانها بوفور دیده میشود .

ه - فکر منطقی یا انتقال از امور عینی بامور ذهنی و مجرد - بقول ژان پیاژه (۱) روان شناس سویسی « فکر صوری و مجرد در دوره جوانی ظاهر میگردد . نوجوان برخلاف کودک خارج از زمان حال فکر میکند و بایجاد یا فهم ثوری قادر است واصولاً امور بیرون از زمان حال را دوست دارد . این نوع فکر از ۱۱-۱۲ سالگی نضج میگیرد و از خصائص روانی نوجوانی است .» بهمین جهت مواد زیر را باید و میتوان دراین دوره آموخت:

۱ - علوم مشاهده یی ؛ زیرا بنوجوان مجال میدهد تا انواع

مختلف پدیده های طبیعی را مشاهده کند و آنها را طبقه بندی کند و منظم سازد .

۲- ریاضیات بشرط آنکه با زندگی و علوم دیگر مربوط باشد و صورت انتزاعی صرف نداشته باشد .

۳- ادبیات و دستور زبان که به بیان صحیح افکار و ایجاد نظم در آنها مدد میکند .

هوش در این دوره مرحله تغییر و تحول مهمی را طی میکند که بحث در آن موجب اطاله کلام خواهد شد همینقدر باید گفت که مستعد ترین دانش آموزان در این دوره رغبت فراوانی بدرک قوانین علمی و زیباییهای هنری و ادبی و مفاهیم اخلاقی نشان میدهند . بنابراین نه تنها نباید آنها را از ارضاء این کنجکاوی ممانعت نمود بلکه باید وسائلی را در اختیار آنها گذاشت که افق ذهن آنها را وسیع تر سازد . خلاصه تحولات روحی این دوره کم کم نوجوان را بشکل عالی فکر منطقی و تعقل میرساند و نتیجه نهائی این تعقل علاقه بتفکر درباره مسائل کلی جهان و سرنوشت انسان و حیات و روح و خدا و خلاصه حکمت و فلسفه است و این مرحله نهائی دوره نوجوانی آغاز دوره جوانی و منزل اول در راه ایجاد انسان تمام عیار است .

دکتر علیمحمد کاردان

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

### عطش

طوفان شد و سزهام به آبی نرسید  
سوزد عطشم اگر چه از سایه ابر  
کشم به ترشح سجایی نرسید  
هرگز قدمم به آفتابی نرسید  
(نظیری نیشابوری)